

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

جلسه صد و دوازدهم؛ ۱۴۰۳/۰۲/۲۹ فقه العروة الوثقى استاد علی دوست

ما در مسئله ۱۹ هستیم. این مسئله دو بند دارد؛

در بند اول فرمود: لا يجوز تقليد غير المجتهد و ان كان من اهل العلم؛ تقليد از غير مجتهد جايز نيست گرچه با سواد و اهل علم باشد.

در بند دوم می فرماید: كما أنه يجب على غير المجتهد التقليد و إن كان من أهل العلم؛ تا وقتی کسی به مرز اجتهاد نرسیده باید تقليد کند و اینکه بگويد من طلبه مکاسب خوانده هستم يا فلان دانشگاه بودم... کفایت نمی کند و تا وقتی به مرز اجتهاد نرسیده باید تقليد کند.

در اینجا نکاتی است که به عنوان تحقيق عرض می کنم؛ ای کاش صاحب برخی از فروع مناسب را که اتفاقاً محل ابتلا است و ابتلای بیشتر از خود مسئله عروه دارد به آن اشاره می کرد؛ مثلاً آیا مجتهد می تواند تقليد کند؟ چه مجتهدی که کار کرده است حتی در آن مسئله محل ابتلا یا اینکه ملکه اجتهاد را دارد ولو اینکه هنوز در آن مسئله کار نکرده است؟ طلبه فاضلی است که در درباره موضوعی پایان نامه نوشته و کار هم کرده است و به نظر رسیده و از رساله خود هم دفاع کرده است، حالا می خواهد در این مسئله از استاد خود که شهرت بیشتری دارد و جامعه او را می شناسد تقليد کند و نگوید مگر کسی در مسئله ای که کار کرده داعی دارد تا از دیگری تقليد کند؟! بله. اصلاً برخی وقت ها با همه اینها نسبت به آن مجتهد اعلم اطمینان بیشتری دارد. پس سؤال این می شود: هل يجوز للمجتهد ان يقلد؟ اگر دقت کنید من این را به دو قسم تقسیم کردم: ۱- مجتهد بالفعل که در همان مسئله محل ابتلا کار کرده است. ۲- مجتهدی که ملکه اجتهاد را دارد. ما طلبه کم نداریم که به این مرحله رسیده اند و باید با آزمون و خطا تمرین کنند تا اجتهادشان فعلیت پیدا کند. آیا مجتهد حق تقليد دارد یا خیر؟ به نظر من این مسئله کمتر از مسئله خود عروه که سید بزرگوار مطرح کرده است، نیست.

مسئله دیگری که تا آخر اجتهاد و تقليد صاحب عروه مطرح نمی کند، تقليد در اصول دین است. ممکن است پرسیده شود این مسئله چه ربطی به اینجا دارد؟ ایشان می گوید از غير مجتهد نمی توان تقليد کرد و ان كان من اهل العلم، و قرار شد مجتهد هم مجتهد بالمعنى الاخص (مجتهد در احکام که بتواند استنباط در احکام داشته باشد) است نه کسی که در فلسفه، کلام، ادبیات و... مجتهد است. اگر گفتیم تقليد در اصول دین جایز است ممکن است پرسیده شود مگر کسی گفته که می شود در اصول دین تقليد کرد؟! ولی خب این قائل دارد که انسان می تواند در اصول دین تقليد کند حالا نگوئید اصول دین بگوئید اعتقادات، زیرا اعتقادات قسماً است، بخشی از آن اصول و بخش دیگرش غير اصول است. تفصیلات درباره برزخ و حساب و کتاب از اعتقادات است اما اصول دین نیست. حالا اگر گفتیم می شود تقليد کرد این سؤال مطرح می شود؛ آیا مجتهد در اصول دین و اعتقادات، همان مجتهد در فروع است؟ یا ممکن است انسان در آنجا از یک متکلم، فیلسوف یا استاد معارف در بخش معرفت تقليد کند گرچه انها اهل استنباط در احکام نباشند. مثلاً یک کسی می خواهد درباره مسائل قبر و برزخ اعتقاداتی پیدا کند، به یک کسی که در این مسائل کار کرده مراجعه می کند در حالی

چه بسا این شخص نتواند یک مسئله را از فقه استنباط کند. پس اینکه می‌گوید لا يجوز التقليد من غير المجتهد و ان كان من اهل العلم، سؤال پیش می‌آید در اعتقادات چه طور؟ لا يجوز تقليد غير مجتهد در اعتقادات بنابر فرض جواز و ان كان من اهل العلم یا نه؟ انسان اگر نخواهد چشم خود را بر واقعیات ببندد بسیاری از اعتقادات ما تقلیدی است گرچه در ابتدای رساله می‌نویسند اعتقادات تقلیدی نیست، اما بسیاری هم در اصول و هم در فروع تقلید می‌کنند. اگر واقعاً راه فنی داشته باشد (نه اینکه بخواهیم درست کنیم، کار عالم مثل آشپزی نیست) ولی اگر واقعاً از ادله در بیاید همچنانکه از کلمات اردبیلی، میرزای قمی استفاده می‌شود، راه باز می‌شود و ما بی جهت عرصه را بر مردم تنگ نگیریم. مسئله اصول دین را الان بحث نمی‌کنم و بعداً که به آخر اجتهاد و تقلید برسیم، بعداً که می‌خواهیم از آن خارج شویم، ممکن است ما حدود ۲۰ مسئله را اضافه کنیم. یکی از مسائلی که در صدد اضافه کردن آن هستیم، تقلید در غیر احکام است.

اما مسئله تقلید کسی که ملکه اجتهاد دارد یا اجتهادش فعلی بوده و می‌خواهد تقلید کند؛ دیدم آقای خوئی ذیل مسئله به همین مسئله در اینجا پرداخته است. ایشان می‌فرماید؛ چه آن کسی که استنباط کرده و چه آن کسی که ملکه استنباط دارد، حق تقلید ندارد.

«ان المجتهد ليس له ان يقلد الغير (مجتهد حق تقلید غیر ندارد و نمی‌تواند تنبلی کند و تقلید نماید)؛ اذ لا تشمله الادلة المسوّغة للتقليد. و اما الواجد لملكة الاجتهاد اذا لم يتصد للاستنباط اصلاً (تفاوت قبل از "اما" با بعد از "اما" این است که قبل از "اما" در ارتباط با مجتهدی است که کار کرده حتی درباره آن مسئله‌ای که محل ابتلاش می‌باشد. بعد از "اما" مجتهدی است که ملکه را دارد اما هنوز کار نکرده است. اتفاقاً هر دوی آنها مصداق زیاد دارد. مثلاً کسی پایان‌نامه دارد، تدریس کرده و... مثلاً قاعده دره را با مبانی و ادله کار کرده اما می‌خواهد از مجتهدش تقلید کند. آقای خوئی می‌فرماید: اینگونه افراد حق تقلید ندارند و اصلاً لازم است بخشی از وقت را به استنباط اختصاص دهند. اشکال نشود که احتیاط چطور؟ بحث ما احتیاط نیست، خواست احتیاط کند. مثلاً کسی احتمال می‌دهد غسل جمعه واجب است همچنانکه برخی قائل‌اند، این شخص می‌تواند استنباط کند و می‌تواند احتیاط کند و اگر نمی‌خواهد احتیاط کند، نمی‌تواند تقلید کند. باید استنباط کند. ادله تقلید شامل حال این افراد نمی‌شود.) او انه استنبط جملة قليلة من الاحكام فقد بينا ان الصحيح عدم مشروعية التقليد في حقه، كما انه لا يجوز التقليد منه اذا لم يتصد للاستنباط اصلاً.»

این مسئله باشد تا نظر مخالف را هم ببینیم، انشا الله مقتضای تحقیق را خواهیم گفت.

تا اینجا یک بحث بیشتر نگفتیم و آن اینکه صاحب عروه دو بحث را مطرح کردند ولی جای خالی دو فرع دیگر است. یکی از فروع قرار آخر اجتهاد و تقلید رسیدگی شود و یکی دیگر را همینجا بررسی می‌کنیم که از آقای خوئی آوردیم.

مطلب دوم، تحقیق است. ما بعد از بیان مسئله اگر تتبع باشد، تتبع می‌کنیم و بعد سراغ تحقیق می‌آییم. اول سراغ دو فرع خود عروه می‌رویم:

نسبت به فقره اول چه دلیل می‌توان آورد (غیر مجتهد از غیر مجتهد نمی‌تواند تقلید کند)؟ من چهار دلیل را یافته‌ام:

دلیل اول؛ گفته اند که از فقیه، از عالم، از اهل الذکر تقلید کنید. اگر توجه کند هر یک از این کلمات یکی از ادله تقلید را می گوید. اهل الذکر، آیه فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون بود. فقیه، من کان من الفقهاء، روایت امام عسکری، مبنی بر اینکه این روایت را روایت تقلید بدانیم، زیرا در آن دارد؛ فللعوام ان یقلدوه. یا عیارت الناظر فی حلالنا و حرامنا (مقبوله عمر بن حنظله). روایات تقلید ازن عبارات و واژگان را دارد. کسی که مجتهد نیست، فقیه نیست، عالم نیست (البته عالم است اما علمش در جای دیگری می باشد و این ذهنیت در قم هست که وقتی می پرسند سواد فلانی چطور است؟ ذهن به رسائل و مکاسب و... می رود که مثلاً رسائل خوب می گوید، اما اگر او در تاریخ، کلام و... مرجع هم باشد...) یعنی غیر مجتهد عالم در احکام نیست. مطلب این است که در ادله تقلید نمی آید. مثلاً در آیه فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون، غیر از مجتهد اهل ذکر به حساب نمی آید؟! مثلاً سؤال تاریخی، کلامی، معارفی و... دارید که از اهلش باید پرسید. البته برخی از ادله خوب است مانند الناظر فی حلالنا و حرامنا. دلیل اولی که بسیاری آورده اند و در حاشیه عروه است این است. جالب اینکه این عبارت برای کسی است که خودش ذی فنون بوده است (آقای نجفی مرعشی).

دلیل دوم؛ اجماع، برخی به اجماع تمسک می کنند که از غیر مجتهد (مجتهد بالمعنی الاخص) نباید تقلید کرد. در طول تاریخ هم اگر مردم سؤال فقهی داشتند از فقیه سؤال می کردند. این اجماع را می خواهید بگویید سیره، اجماع، اجماع قولی، اجماع عملی.

دلیل سوم؛ عدم الدلیل، جواز دلیل می خواهد نه عدم جواز. اینکه من از چه کسی تقلید کنم دلیل می خواهد، لذا چون دلیل نداریم خود عدم جواز است.

دلیل چهارم؛ اولویت؛ این را جایی ندیدم و به ذهن من آمد که ممکن در جایی باشد. اولویت از اینکه فقیه غیر اعلم را نباید با وجود فقیه اعلم از او تقلید کرد. آن وقت می شود در جایی که فقیه است از غیر فقیه تقلید کرد؟! بنابراین وقتی گفته می شود از فقیه غیر اعلم نمی شود تقلید کرد، از غیر فقیه به طریق اولی. البته حاشیه نننید که اگر هیچ فقهی نبود چه فقط یک کسی است که در معارف وارد است؟ حالا آنجا از باب اکل میته آدم تقلید می کند.

پس نسبت به فقره اول مسئله ۱۹ چهار دلیل بیان شد و حالا اگر توانستید ادله دیگری را ذکر نمایید، اما مطلب ثابت است و به نظر جای چانه زنی ندارد. لذا در ادله معطل نمی شویم از ۴۱ نفر محشین عروه هیچ کس بر این حاشیه ندارد.

فقره دوم؛ غیر مجتهد باید تقلید کند (کما أنه یجب علی غیر المجتهد التقلید و إن کان من أهل العلم). البته اگر در خاطرتان باشد وقتی توضیح می دادیم ما گفتیم کما أنه یجب علی غیر المجتهد التقلید أو الاحتیاط و إن کان من أهل العلم، ولی بر عروه اشکال نگرفتیم چون می دانستیم نظر جناب صاحب عروه احتیاط هم است. امروز این را اضافه کنم، «یا خودش را به اجتهاد برساند» کما أنه یجب علی غیر المجتهد التقلید أو الاحتیاط یا سعی کند خود را به اجتهاد برساند. اگر کسی می تواند مخصوصاً کسی که مقدمات را طی کرده است می تواند خود را به اجتهاد برساند. البته اینها را اشکال بر عروه نگیرید، زیرا معلوم است جناب صاحب عروه نظرش بر اینها است. البته این آخری را کسی حاشیه نزده اما اینکه چرا احتیاط را نگفتید بسیاری حاشیه دارند که ما گفتیم این حواشی توضیحی است نه تعلیقی. دلیل این چیست؟ روز اول گفتیم هر انسانی یا باید مقلد باشد، یا مجتهد باشد یا محتاط.

بنابراین این هم قبلاً بحث شده و دلیلش روشن است و اگر هم قبلاً نخوانده بودیم باز هم معطل نمی‌شدیم، زیرا بالاخره کسی که مجتهد نیست باید کاری کند و از آن طرف احکام در حق او منجز است، وقتی من می‌دانم دینم احکامی دارد، یا باید از بزرگ‌ترها تقلید کنم یا باید احتیاط کنم. امروز این را هم اضافه کنید که یا خودم را به اجتهاد برسانم که هر وقت لازم شد استفاده کنم.

تا اینجا عروه دو فقره داشت که هر دو فقره معلوم شد. فقره اول چهار دلیل داشت. به آخری هم که اشاره شد.

در اینجا می‌خواهم پیرامون همان مسئله‌ای جایش خالی است بحث کنیم که محل ابتلا است مخصوصاً برای فضلالی حوزه، اساتید سطوح عالی و خارج. کسانی را داریم که در مسائلی کار کردند، صاحب نظرند و می‌خواهند تقلید کنند. یا ملکه اجتهاد را دارد و می‌خواهد آن را به فعلیت برساند این دیگر حق ندارد تقلید کند. برای این مسئله حداقل دو قول است:

الف) برخی گفته‌اند می‌تواند تقلید کند. این عبارت برای صاحب مناهل است. صاحب مناهل کسی که کار کرده و دوست دارد تقلید کند ندارد. این عبارت را آقای خوئی داشت. شاید می‌گفت مگر سرش درد می‌کند کسی که در مسئله‌ای کار کرده از دیگری تقلید نماید؟! کار خودش را انجام دهد. صاحب مناهل این نظر را دارد که شخصی ملکه را دارد اما کار نکرده است. لذا سؤال می‌شود، آیا سعی برای به فعلیت رساندن لازم است یا می‌تواند تقلید کند. صاحب مناهل می‌گوید لازم نیست اجتهاد کند. خیلی وقت‌ها طرف ملکه را دارد ولی به نظرش خودش به کارهای مهم‌تری مشغول است. آن فاضلی که ملکه را دارد و در کلام کار می‌کند با اینکه رسائل و مکاسب را هم خوب خوانده اما دیگر مثلاً در کلام، تبلیغ، تفسیر و... کار می‌کند. بعد به او گفته شود نخیر برگرد روزی چند ساعت وقت بگذار اجتهاد کن و او می‌گوید من چند دقیقه هم نمی‌توانم وقت بگذارم. صاحب مناهل می‌گوید بگذارید این فرد تقلید کند. زیرا او در مسائل فقهی غیر عالم است، جاهل است و به قول امام عسکری عوام است. عوام حیثی است. وقتی عوام و غیر عالم شد و علم احکام را ندارد چرا نتواند تقلید کند؟! مگر تقلید رجوع جاهل به عالم نیست، این فرد اکنون جاهل است. گرچه در کلام و... حرف اول را می‌زند، اما در اینکه در سفر مسیره یوم یا کیلومتر معیار است کار نکرده است و ملکه آن را دارد که اگر وقت بگذارد می‌فهمد، اما صاحب مناهل می‌گوید لازم نیست. این نظر صاحب مناهل و دلیلش. پس ایشان می‌گوید سعی لازم نیست، صاحب ملکه می‌تواند تقلید کند. حالا اگر جرئت دارید بگویید حتی آن کسی که کار کرده می‌تواند تقلید کند، ما بعداً وارد آن می‌شویم گرچه بحث نکرده باشند. مثلاً کسی در فقه القضا یا ارث زوجه از عقار کار کرده ولی به انگیزه‌هایی می‌خواهد از استادش تقلید کند، شاید فکر می‌کند که اطمینان بیشتری پیدا می‌کند. نگوید اگر اطمینان بیشتری پیدا می‌کند پس خودش صاحب نظر نیست. بلکه صاحب نظر است اما نمی‌گوید هذا هو الحق المبین و احبل المتین و... تضحک به الثکلی. علمای زیادی داریم که ملکه استنباط را دارند (ملکه استنباط را واقعاً داشته باشند نه توهم ملکه. مشکل ما گاهی با همین متوهم‌هاست).

ب) در برابر صاحب مناهل عده‌ای چون شیخ انصاری قرار دارند. شیخ انصاری در رساله اجتهاد و تقلید همین مسئله را دارند و می‌گویند، اصلاً جایز نیست. ای کاش می‌گفت من می‌گویم اما دعوی اتفاق بر عدم جواز کرده است. می‌دانید تا چه میزان سرنوشت حوزه را عوض می‌کند و در زندگی فضلالی تأثیرگذار است. فضلالی که ملکه استنباط را دارند ولی در کارهای دیگر رفته‌اند. شیخ می‌فرماید: دعوی

الاتفاق. از شیخ انصاری پرسیده می‌شود آیا دلیلی غیر از اتفاق دارید؟ می‌فرماید: بله. ادله تقلید از صاحب ملکه استنباط انصراف دارد. صاحب ملکه استنباط را نمی‌توانیم بگوییم جاهل است، در حالی که ادله تقلید برای عوام و جاهلان است و اختصاص به کسانی دارد که هر چه بیشتر کار می‌کنند کمتر متوجه می‌شوند نه کسانی که چند ساعت وقت بگذارد اما این دو ساعت را نمی‌گذارد. پس ادله به من لا یتمکن اختصاص دارد. این هم نظر شیخ انصاری. البته به نظر من دلیل اصلی شیخ اتفاق است، زیرا شیخ انصاری از کسانی نیست که اگر بگوید اتفاق یا اجماع مدرکی باشد دیگر ارزش ندارد، بلکه اینها بعد از آقای آخوند مطرح شد. آقایان دیگر برای اجماع و اتفاق ولو در کنار سایر ادله هم اگر آمده باشد اصالت قائل می‌شوند. مگر آنکه در صغرا مناقشه شود، پس تا وقتی صغرا باقی است می‌پذیرند. برای قائلان به عدم جواز دو دلیل اقامه می‌شود:

۱- اتفاق بنا بر نظر شیخ انصاری.

۲- انصراف ادله تقلید که شامل این افراد نمی‌شود و این افراد باید بروند کار کنند و این ادله اختصاص به غیر اینها دارد. پس صاحب ملکه هم اضافه می‌شود.

به نظر شما حرف صاحب مناهل را بزنیم که إنه جاهل، الان جاهل است ولو در کلام، فلسفه و... مرجع باشد یا حرف شیخ را قبول کنیم. آقای خوئی می‌فرماید: معلوم است که حرف شیخ درست و بعد ایشان شروع به استدلال می‌کند.

آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین